جنگ لفظی هیلاری کلینتون با کره‌شمالی
گاف‌های بزرگ خانم دیپلمات

نویسنده: جان متزلر

هیلاری کلینتون شاید در نظر برخی‌ها به دلیل سوابق شوهرش در کاخ سفید سیاستمدار موجهی به نظر بیاید و بتواند ژست وزیر خارجه ایالات متحده را در سفرهای خارجی به خوبی پیاده کند، اما او در همین چند ماهه به دفعات نشان داده که هنوز تا کسب پختگی لازم فاصله زیادی دارد و هنوز این لباس به تنش گشاد است.

این بی‌تجربگی را شاید کارکشتگان حوزه دیپلماسی در سفرهای اخیر کلینتون دیده باشند و آن را تایید کنند، اما اظهارات اخیر او در قبال کره‌شمالی این خام‌دستی و تازه‌کار بودن را عملا نشان داد و صدای بسیاری را درآورد.

اوباما که در آغاز به کارش تاکید کرده بود قصد ندارد از رویکردهای هجومی بوش در قبال دشمنان آمریکا استفاده کند و تلاش می‌کند به جای این تهاجم از گزینه تعامل استفاده کند، اخیرا به بی‌فایده بودن رویکرد خود پی برده و به کمک دستگاه سیاست خارجی باب اتهام‌زنی را باز کرده است. کره‌شمالی شاید مصداق عالی این نگرش باشد. کره‌ای‌ها در هفته‌های اخیر با آزمایش‌های متعدد خود هشدارهای مهمی را به آمریکا و هم‌پیمانانش در شرق آسیا داده‌اند و کار به جایی رسید که هیلاری کلینتون رسما وارد میدان شد و با آغاز یک جنگ لفظی خطرناک به خیال خودش با تهدیدهایی گسترده دل خیلی از آمریکایی‌ها را خنک کرد، غافل از اینکه با این کار باعث شد خطر واقعی موجودیت پیونگ‌یانگ برای آمریکا کمرنگ‌تر شود و کره‌ای‌ها مطمئن شوند با زنی کم‌تجربه و ناشی در تعاملات خود با کاخ سفید مواجه هستند.

شاید در نظر بعضی این اظهارات شتاب‌زده ناشی از نوعی عصبانیت بچگانه باشد، اما نمی‌توان انکار کرد که این اظهارات می‌تواند تبعات سنگینی برای آمریکایی‌ها داشته باشد.

کلینتون در این اظهارات جنجالی که اخیرا در یکی از مصاحبه‌های وی با شبکه ان‌بی‌سی بیان شد، گفت: «وقتی کره‌ای‌ها در اوایل جولای موشک‌های خود را آزمایش کردند، حس یک مادر در مقابل فرزندان بازیگوشش در من القا شد و ترجیح دادم به جای اینکه این شیطنت‌ها را جدی بگیرم، نسبت به آن بی‌تفاوت باشم و از کنار آن بگذرم. شما هم بدانید که دولت آمریکا سعی می‌کند از کنار این تهدیدات بگذرد و به آنها توجهی نکند، چرا که هرچه به کره‌ای‌ها بی‌توجه‌تر باشیم، می‌توانیم نتایج بهتری از این مساله بگیریم و خیالمان راحت‌تر باشد».

اما همه می‌دانند که کره‌شمالی با آن ارتش عظیم و مجهز و با آن جمعیت بزرگ طرفدار در داخل که هنوز با الهام از فرامین مائو و اصول سیاسی کمونیسم خود را سر پا نگه می‌دارد را نمی‌توان کودکی بازیگوش نامید که گاهی از سر ناسازگاری دست به شیطنت می‌زند، بلکه پیونگ‌یانگ با آن اصول تغییرناپذیر در قبال آمریکا و غرب همواره یک تهدید فوق‌العاده جدی برای آمریکایی‌ها به حساب می‌آمده و این تهدید فزآینده همچنان روی اعصاب کسانی چون کلینتون و اوباما رژه می‌رود. به همین دلیل دست‌کم گرفتن چنین تهدیدی آن هم با آن الفاظ مطمئنا می‌تواند آثار خطرناکی برای واشنگتن به همراه داشته باشد، حتی اگر چنین اظهاراتی به تقویت روحیه وطن‌پرستی و غرور کاذب آمریکایی‌ها بینجامد.

هیلاری کلینتون قبل از این برنامه تلویزیونی نیز در افتتاحیه اجلاس آسه‌آن با تاختن به کره‌شمالی باز هم همان ادعاهای قبلی مبنی بر دور شدن از فعالیت‌های هسته‌ای را تکرار کرد و گفت: کره‌ای‌ها در حال حاضر به موجودیتی منزوی در نظام جهانی تبدیل شده‌اند و دیگر هیچکس از آنها حمایت نخواهد کرد و ما نیز به هیچ‌وجه حاضر به پذیرش کره‌شمالی در وضعیت فعلی آن نیستیم. اینها شاید عباراتی است که می‌تواند مطلوب نظر باراک اوباما باشد و کمی منطقی به نظر بیاید، اما سخن گفتن از تنها ماندن مطلق کره‌شمالی در روزهایی که چینی‌ها با تمام توان آنها را در بال و پر خود گرفته‌اند و روس‌ها نیز از آن به عنوان برگ برنده‌ای در رفتار سیاسی خود سود می‌جویند، نمی‌تواند مواضعی کاملا منطقی و بجا تلقی شود.

شاید هیلاری کلینتون در موضوع کره‌شمالی به همان مرضی دچار است که شوهرش در دوران ریاست جمهوری دچار بود. هنوز یادمان نرفته که بیل کلینتون نیز در سال ۱۹۹۴ با امضای پیمان ممانعت از گسترش تسلیحات هسته‌ای توسط کره در ژنو فکر می‌کرد می‌تواند دست کره‌ای‌ها را کاملا ببندد، اما از همان روز امضای این توافقنامه، طرف کره‌ای سرعت خود را برای هسته‌ای شدن مضاعف کرده و برنامه تسلیحاتی خود را نیز با شتاب بیشتری پیش برده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد اطلاق عناوینی چون بچه بازیگوش یا کشور هنجارشکن در عرصه دیپلماتیک نمی‌تواند دردی از اوباما و یارانش دوا کند. همه می‌دانند که دیر یا زود کیم جونگ‌ایل، رهبر عزیز کره‌ای‌ها به دلیل ضعف جسمانی شدید و کهولت سن از میان خواهد رفت و قدرت را به کیم جونگ‌اون پسرش واگذار خواهد کرد، بنابراین به نظر می‌رسد حکومت مارکسیستی قدرتمندی که او بجا می‌گذارد تا مدت‌ها با همین سبک و سیاق به کار خود ادامه خواهد داد. پس شاید اگر آمریکایی‌ها با درک این واقعیت روشی دیگر را انتخاب کنند و دست از تهدیدهای لفظی ناشیانه بردارند، نتایج بهتری بگیرند. هیلاری کلینتون شاید جذابیت‌های فراوانی در مقام یک زن سیاستمدار و وزیر خارجه دولت تحول‌طلب اوباما داشته باشد، اما کاملا پیداست که در داستان پیچیده‌ای چون کره‌شمالی، او با ناتوانی هرچه تمام‌تر و عدم‌آگاهی کافی از جوانب مهم موضوع حرکت می‌کند و این بیراهه رفتن می‌تواند به واکنش‌های سنگین‌تری از سوی کره‌شمالی منجر شود.

منبع: چاینا پست

تجزیه و تحلیل مواضع جدید جنبلاط

آیا ائتلاف ۱۴ مارس فرومی‌پاشد؟

دکتر حسین افتخاری

رئیس حزب سوسیالیست ترقی‌خواه لبنان که از اصلی‌ترین رهبران دروزی‌ها محسوب می‌شود، آرایش سیاسی حاکم بر این کشور را کاملا دگرگون کرد.

هرچند که جنبلاط تاکنون رسما به ائتلاف ۸ مارس به رهبری حزب‌الله نپیوسته است، اما احتمال اضافه شدن وی به این ائتلاف بسیار بالاست. با این وجود حتی به فرض عدم پیوستن رهبر حزب سوسیالیست ترقی خواه به ائتلاف ۸ مارس، صرف جدا شدن وی از ۱۴ مارس، تحولی بنیادین در حیات سیاسی این کشور کوچک خاورمیانه محسوب می‌شود.

موضع‌گیری ولید جنبلاط و واکنشی که انجام داده است به یک گذشته نزدیک برمی‌گردد؛ هم از نظر نوع واکنش نسبت به جریان ۱۴ مارس و هم از جهت نوع نگاه او نسبت به آینده در داخل لبنان.

نکته اینجاست که پس از ۵ ماه (مه سال گذشته) که بعضی نکات درباره جنبلاط روشن شد و او شکست جدی را تحمل کرد شاهد برگشت و تجدید نظر در مواضع جنبلاط شدیم. این مساله نیز به تدریج شکل گرفت؛ هم از جهت اینکه جنبلاط دیگر یکه‌تاز طایفه دروزی‌ها نیست، بلکه طلال ارسلان و وئام وهاب از نخبگان و مسؤولان طایفه دروزی هستند که یک سهم جدی را در طایفه دروز به خود اختصاص داده‌اند و هم از جهت نوع نگاه استراتژیک که جنبلاط را ناچار کرد در نوع اتحاد و ائتلاف با جریانات داخلی لبنان تجدید نظر کند. این تجدید نظر از این بابت بود که جنبلاطی‌ها در تاریخ سیاسی لبنان هیچ‌گاه با جریان‌های اهل سنت هم‌پیمانی جدی نداشتند یا نزدیکی و ائتلاف جدی که در ۴سال گذشته در لبنان شاهد بودیم را تجربه نکرده بودند. همچنین جنبلاط با جریانات افراطی مارونی مثل جعجع یا گروه کتائب هیچ‌گاه تا آن موقع چنین تعامل نزدیکی را از خود بروز نداده بود، همیشه بین جبل و منطقه طایفه دروز و حزب تمدن اشتراکی بویژه بین سمیر جعجع و جریانات افراطی درون طایفه مارونی جنگ‌های طولانی وجود داشته است لذا آن چیزی که باعث تعجب می‌شود این است، که این همپیمانی با ۱۴ مارس و در کنار حریری، جعجع، جنبلاط و جمیل قرار گرفتن، یک ائتلاف ناخواسته است و عملا در فرآیند ۴ سال گذشته هم جنبلاط خطاهای جدی را از جهت جایگاه اجتماعی و وزن ملی داشته و خسارت‌هایی دیده است، لذا می‌بینیم در نشستی که جنبلاط با سران مذهبی و روحانی طایفه دروز داشته این تجدید نظر و بازگشت از رویه گذشته را اعلام می‌کند که تقریبا حدود یک ماه پیش این اتفاق افتاده و جنبلاط اعلام کرد شریک استراتژیک دروزی‌ها و جریان حزب تمدن اشتراکی شیعیان هستند و باید این مسیر را با حزب‌الله و حرکت امل طی کرد.

همزمان تحول سیاسی دیگری هم موجب این شد که امروز شاهد آن باشیم که جنبلاط از جریان ۱۴ مارس خود را جدا کرده و فاصله می‌گیرد و آن ضرورتی بود که جنبلاط احساس می‌کرد در همگرایی با سوریه باید از خود نشان بدهد چون در کشاکش مناقشات داخلی لبنان جنبلاط باید همیشه در مسیری حرکت کند که هم معادلات منطقه‌ای و هم معادلات جهانی همسو با آن باشد، لذا هنگامی که می‌بینیم آمریکایی‌ها به سوریه چراغ سبز نشان می‌دهند و یک نزدیکی و همگرایی را با سوریه به اجرا می‌گذارند و حتی کشورهای عربی مثل عربستان که طی چند سال گذشته در یک تنش جدی با سوریه قرار داشته به سمت سوریه آمده و برای نزدیکی بیشتر دست دوستی به سوی آنها دراز می‌کند جنبلاط خود را بازنده خواهد دید اگر بخواهد فاصله خود را با سوریه کم نکند. در نتیجه چشم‌انداز روابط لبنان و سوریه یک چشم‌انداز فعال و نزدیک به هم خواهد بود که جنبلاط باید حتما در این معادله کلی قرار بگیرد، لذا پس از مدتی در تماس با نبیه‌بری تلاش کرد تا برای برون‌رفت از مشکل و بن بست تشکیل کابینه که ۱۴ مارسی‌ها، ثلث ضامن را نمی‌پذیرفتند و در مقابل آن مقاومت نشان می‌دادند، مدل جدیدی را مطرح کند. صف‌بندی جدید کابینه به این شکل بود که یک فراکسیون مستقل در کابینه مشتمل بر بخشی از شیعه، جنبلاط و وزرای او در کابینه و ریاست‌جمهوری به وجود بیاید تا متعادل‌کننده معادلات لبنان در کابینه باشد. از همان موقع سلسله دیدارها و مشورت‌هایی به شکل مستقیم و غیر مستقیم با سوری ها از طریق نبیه بری و برخی از شخصیت‌های لبنانی شکل گرفت تا این تئوری و مدل را عملی کنند. از سوی دیگر نتیجه مذاکره جورج میشل، نماینده اوباما در خاورمیانه با اسد باعث شد تا وی بلافاصله با میشل سلیمان، رئیس‌جمهور لبنان تماس بگیرد و اعلام کند که تشکیل کابینه لبنان طی تماس و رایزنی با بشار اسد صورت بگیرد. نتیجه این شد که کابینه ۳۰ نفره با مدل قبلی که رایزنی شده بود و حریری درباره آن با حزب‌الله، امل و دیگر گروه‌ها صحبت کرده بود، شکل بگیرد و آن هم مدل ۵-۱۰-۱۵ است که در این مدل یک وزیر شیعی از ۵ سهم ریاست‌جمهوری در اختیار معارضه است و آن وزیر هم از سوی معارضه تعیین می‌شود.

یک وزیر سنی هم در آن ۵ سهم وجود دارد که مربوط به طایفه سنی است و از طریق ۱۴ مارس تعیین می‌شود. در واقع با این مدل عملا ثلث ضامن برای معارضه تامین می‌شد و ۱۶ وزیر هم برای ۱۴ مارسی‌ها لحاظ شده بود. ۳ وزیر باقیمانده رئیس‌جمهور هم از طوایف مارونی، ارتدوکس و کاتولیک انتخاب می‌شدند.با وضعیت فعلی که جنبلاط پیش آورده اگر وی با ۳ وزیر (۲ وزیر دروزی و یک مسیحی) که ۱۴مارس آن را تعیین می‌کند، از گروه خارج شود وزن ۱۴مارس از ۱۶ رای به ۱۳ رای کاهش پیدا می‌کند.

اگر وزیر جنبلاط در کنار معارضه نقش‌آفرینی کند، معارضه چیزی بیشتر از ثلث ضامن را در اختیار خواهد داشت و می‌تواند براحتی در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت جدی و موثری را به اجرا بگذارد. معنی حرکت جدید این است که جنبلاط با حداقل ۲ وزیر خود (اگر ۳ وزیر را به حساب نیاوریم) با مجموعه سهمیه معارضه که ۱۱ وزیر دارد، ۱۳ وزیر را برای معارضه تامین خواهد کرد که در این وضعیت معارضه با ۱۴ مارس که ۱۳ وزیر دارد در حالت تساوی قرار خواهد گرفت. معنی عملی این امر در کارکرد حکومت و کابینه است که در واقع ۱۴ مارس به هیچ‌وجه دیگر قدرت یک جانبه‌گرایی را در تصمیم‌گیری‌ها ندارد و حتی وزن آن کمتر از چیزی خواهد بود که انتظار می‌رود. اینکه فضای کلی در لبنان بویژه کابینه به یک سوی ثبات و آرامش حرکت می‌کند بدان معناست که آمریکایی‌ها برای فرآیند عمومی که در سطح منطقه پیش‌بینی کرده‌اند به ثبات و آرامش در لبنان نیاز دارند. آنها اجازه به هم ریختن شرایط امنیتی و سیاسی را نمی‌دهند چون به نفع آنها نیست و منافع ایالات متحده را تامین نخواهد کرد. در این فضا انتظار این خواهد بود که در یک دوره نه چندان طولانی (میان‌مدت) همگرایی بین سعد حریری، جعجع و جمیل هم به سرعت شکل واگرایانه به خود بگیرد، چون اهل سنت لبنان در تاریخ سیاسی خود کمتر موقعی بوده که (بهتر است بگوییم هیچگاه) در کنار مارونی‌ها و بویژه جناح افراطی آن قرار داشته باشند و لذا امکان فروپاشی کامل ۱۴ مارس هم یکی از پدیده‌هایی است که باید در فاصله ماه‌های آینده و تا ابتدای سال جدید میلادی منتظر وقوع آن باشیم. یکی از دلایل این مساله این است که سمیر جعجع و جمیل سهم‌خواهی زیادتری را در درون کابینه برای خودشان متصور هستند که این موضوع از این منظر که سعد حریری باید به جریان‌های ریز و درشت در داخل ۱۴ مارس پاسخ بدهد و برای آنها هم سهمی را در پست‌های وزارتی در نظر بگیرد، یک ترافیک سهم‌خواهی بر دوش حریری خواهد گذاشت که طبیعتا با سهمیه‌ای که در اختیار اوست این امکان برای نخست‌وزیری لبنان فراهم نخواهد شد که بتواند همه طرف‌های داخلی را راضی نگه دارد به همین جهت انتظار می‌رود احتمال این شکنندگی بالا برود و فاصله جعجع و جمیل با حریری هم افزایش پیدا کند. در درون جناح افراطی مسیحی (یعنی جعجع و جمیل که فعلا در درون قالب ۱۴ مارس در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند) همیشه در طول تاریخ سیاسی لبنان جنگ‌های خونین و درگیری‌های شدیدی برای کسب قدرت بیشتر و نمادین شدن جایگاه خودشان در جریان بوده است.

در همین راستا باید به سرعت منتظر این باشیم که جعجع برای یکه‌تاز نشان دادن و به دست آوردن جایگاه نمادین خود با جمیل دچار تعارض شده و شکاف جدیدی بین این دو شکل بگیرد. این در حالی است که آمریکا می‌خواهد استراتژی ثبات و آرامش در لبنان را پیش ببرد اما اگر رژیم صهیونیستی با توجه به گمانه‌زنی‌هایی که وجود دارد که آماده نیست در پرونده مذاکره با فلسطینی‌ها گام عملی بردارد و موضع اخیر بنیامین نتانیاهو هم از همین امر حکایت دارد و شروط تعجیلی برای مذاکره گذاشته (حتی برای کشورهای عربی نیز این شروط را قائل شده است) این معنا را به دنبال دارد که رژیم صهیونیستی برای برهم زدن آرامش و ثبات در داخل لبنان وارد عمل خواهد شد و زمینه تشنج از سوی گروه‌هایی که بیشتر به اسرائیل نزدیک هستند (مثل قوات لبنانیه و گروه جعجع) فراهم آمده و آنها دست به ماجراجویی جدیدی در لبنان بزنند. نکته دیگر که در چشم‌انداز کابینه و تحولات لبنان به چشم می‌آید اینکه جمیل از مدت‌ها قبل به دنبال آن بوده است که یک همپیمانی منطقه‌ای جدیدی را هم برای خودش تعریف کند چون منتظر شرایط امروزی بوده و آن را پیش‌بینی می‌کرده است حتی از بیش از یک سال پیش تاکنون علاقه‌مندی خود را برای فعال کردن ارتباطاتش با ایران نشان داده بود و امروز جمیل دنبال این است که از یک حمایت منطقه‌ای جدی که احتمالا از طریق سوریه عملی خواهد شد، برخوردار شود.

میشل سلیمان، رئیس جمهور لبنان و جنبلاط

مفهوم این مساله این است که شرایط داخلی لبنان بشدت از لحاظ طائفه‌ای، سیاسی و حزبی پلاریزه و متکثر خواهد شد. این در حالی است که شرایط همگرایی جبهه‌ای جای خود را به شرایط واگرایی حزبی و نقطه‌ای خواهد داد. این مساله قطعا روی کارآمدی حکومت سعد حریری هم اثرات خود را خواهد گذاشت و باید منتظر قطب‌بندی، ائتلاف‌ها و اتحادهای جدید در صحنه سیاسی لبنان باشیم. از سوی دیگر همانطور که ذکر شد باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا دنبال یک پروژه بسیار بزرگ در سطح منطقه خاورمیانه است. حتی اگر پروژه بزرگی که اوباما در منطقه دنبال می‌کند را صادقانه تلقی و ارزیابی کنیم در درون خودش چالش‌ها و موانع بسیار جدی دارد. اوباما می‌خواهد پروژه صلح و ثبات در سطح منطقه خاورمیانه در پرونده‌های لبنان و اسرائیل، اسرائیل و سوریه و اسرائیل و فلسطینی‌ها به نتیجه برسد. این پروژه چیزی نیست که رژیم صهیونیستی خود را برای آن آماده کرده باشد و قطعا اسرائیل با این رویکرد و سیاست دولت اوباما همراهی نخواهد کرد و با بهانه‌تراشی‌های مختلف به آن پشت کرده و زمینه ثباتی که آمریکایی‌ها در منطقه نیاز دارند را به هم خواهد زد. معنای این امر این است که اگر بپذیریم آمریکایی‌ها رویکرد صلح‌سازی را در منطقه دنبال می‌کنند موانع اسرائیلی و دیگر موانعی که در سطح منطقه بر سر راه آنها قرار دارد، اجازه اجرای این پروژه را به اوباما نخواهد داد. شرایط فعلی در داخل لبنان کاملا به نفع جبهه مقاومت و حزب‌الله است چون در شرایط متکثر سیاسی و حکومتی در سطح جامعه لبنان یک اجماع وجود نخواهد داشت که بخواهد به حزب‌الله و سلاح مقاومت فشار بیاورد ضمن اینکه جبهه مقاومت، حزب‌الله و ۸ مارس در داخل لبنان در شرایط بسیار مناسبی به سر می‌برند؛ هم از جهت مسلط بودن به شرایط داخلی و هم از جهت بهره‌مندی از توان کافی امنیتی و نظامی در مقابل رژیم صهیونیستی.این شرایط گواه آن است که حزب‌الله بهترین روزهای سیاسی خود را انتظار می‌کشد و خواهد توانست به مدیریت کلان‌تری نیز در داخل لبنان دست پیدا کند. در شرایطی که همگرایی داخل ۱۴ مارس در یک چشم‌انداز نزدیک به هم می‌ریزد، سعد حریری در حالت منفرد ناچار است که تعامل بسیار فعال و مثبت‌تری را با حزب‌الله به اجرا بگذارد (البته در سایه سیاست کلی‌ای که آمریکا دنبال می‌کند) و نسبت به گروه‌های دیگر به حزب‌الله بسیار نیازمندتر خواهد بود بویژه اینکه اگر بین حریری، جعجع و جمیل شکاف جدی شکل بگیرد، آن ثبات و اقتداری که جبهه سیاسی ۱۴ مارس می‌توانست از خود به نمایش بگذارد را از دست می‌دهد و به همین جهت نیاز سیاسی حریری به حزب‌الله افزایش خواهد یافت، بویژه اینکه او نخست‌وزیر خواهد بود و یک نخست‌وزیر تلاش می‌کند که موفقیت‌هایی را در پرونده سیاسی خود ثبت کند. این شرایط و با توجه به نیاز حریری به حزب‌الله، تاثیر حزب‌الله روی جریان‌های مختلف و همگرایی هم‌پیمان‌هایی که جنبش مقاومت دارد می‌تواند وضعیت بسیار مثبتی را برای حزب‌الله و جنبش مقاومت لبنان به ارمغان بیاورد.

شرایط کنونی در داخل لبنان کاملا به نفع مقاومت وحزب‌الله است چون در شرایط متکثر سیاسی و حکومتی در سطح جامعه لبنان یک اجماع وجود نخواهد داشت که بخواهد به حزب‌الله و سلاح مقاومت فشار بیاورد

سعد حریری باید به جریان‌های ریز و درشت در داخل ۱۴ مارس پاسخ بدهد که این امکان برای نخست‌وزیر لبنان فراهم نخواهد شدبه همین جهت احتمال فروپاشی ائتلاف افزایش می‌یابد

تحلیلی بر ششمین کنگره فتح
هیچ‌کس ابومازن را نمی‌خواهد

عبدالله امیدی

اخیرا شاهد تغییر و تحولاتی در ادبیات سران جنبش فتح بودیم؛ تغییراتی که اندک امیدی را به آینده این جنبش در دل‌ها زنده کرده است. این ادبیات که از آن در آستانه ششمین کنگره جنبش فتح رونمایی شد، حول محور انتقاد از برخی رهبران تراز اول این جنبش نظیر محمودعباس و محمد دحلان و همچنین بازگشت به مقاومت و ابراز تمایل به بازگشت به آغوش کشورهای حامی مردم فلسطین نظیر جمهوری اسلامی ایران می‌چرخد. به نظر می‌رسد رهبران فتح اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که ابومازن و جریان طرفدار وی از آرمان‌های این جنبش فاصله گرفته‌اند و دنبال کردن این روند که تنها در ادامه روند مذاکرات بدون نتیجه خلاصه می‌شود، برخلاف اهداف سیاسی این جنبش است بویژه که در حال حاضر مدارک غیرقابل انکاری وجود دارد که دست داشتن محمود عباس و محمد دحلان را در قتل یاسر عرفات، رهبر سابق این جنبش نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد این دو نفر برای جلب نظر آریل شارون، نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی دست به چنین اقدامی زده باشند. افزون بر این آنها می‌پنداشتند در صورت قتل یاسر عرفات می‌توانند رشدی به مراتب بیشتر را تجربه کرده و به رأس قدرت در جنبش فتح دست پیدا کنند. تمام این مسائل نارضایتی شدید دیگر رهبران فتح را از اوضاع کنونی این جنبش به دنبال داشته است بویژه که عجز و ناتوانی محمود عباس و حامیانش در کنگره ششم فتح هم به خوبی نمود پیدا کرد. آنها حتی پس از ۲۰ سال هم نتوانستند کنگره فتح را بدون مشکلی ایجاد کنند و عدم حضور سران فتح که در غزه مستقر بودند جنبه قانونی این کنگره را با سوالاتی جدی مواجه کرده بود.

این در حالی بود که محمود عباس که به صورتی غیرقانونی ریاست تشکیلات خودگردان را در دست دارد، در قالب این کنگره کوشید ریاست غیرقانونی خود را با استفاده از دوستان اسرائیلی‌اش تمدید کند. به واقع ترفند محمود عباس این بود که انتخابات را در شرایطی برگزار کند که اعضای اصلی فتح که از کاریزمای بالایی در میان اعضای این جنبش برخوردارند عملا از جانب صهیونیست‌ها اجازه ورود به رام‌الله را دریافت نکنند تا ابومازن بدون رقیب و در فرآیندی غیرقانونی دوباره بتواند بر ریاست تشکیلات خودگردان تکیه زند. این اقدام محمود عباس تا آنجا مورد انتقاد دیگر رهبران جنبش فتح قرار گرفت که آن را به کودتایی داخلی در فتح تعبیر کردند.

دلیل دیگر اختلاف در جنبش فتح، فاصله گرفتن این جنبش از مقاومت است که این موضوع در نتیجه سیاست‌های غلط رهبران سال‌های اخیر فتح نظیر ابومازن رخ داده است. به واقع بسیاری از اعضای جنبش فتح بر مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی و مبارزه مسلحانه برای احقاق حقوق‌شان تاکید دارند در حالی که ابومازن با سازشکاری و امتیازدهی به صهیونیست‌ها این اصول را نادیده گرفته است. بسیاری از اعضای فتح تاکید دارند در کنار گروه‌هایی مانند جهاد اسلامی و حماس باید به مقاومت ادامه داده چرا که سازش تاکنون هیچگونه دستاوردی برای مردم فلسطین نداشته و رژیم صهیونیستی تاکنون به هیچ‌یک از تعهدات خود عمل نکرده است.

افزون بر این، دیگر سیاست‌های ابومازن در سرکوب مقاومت در کرانه باختری، وابسته‌سازی نیروهای امنیتی تشکیلات خودگردان به آمریکا و موساد، سکوت در محاصره غزه و مشارکت در جنگ ۲۲ روزه علیه حماس، تلاش برای به سازش کشاندن کشورهای عربی به جای حضور در جبهه مقاومت، عدم اقدام عملی برای مقابله با اشغالگری صهیونیست‌ها و... موجب انزوا و سرخوردگی اعضای فتح شده است. از این رو بسیاری از اعضای فتح با فاصله گرفتن از ابومازن و تاکید بر عدم پذیرش رژیم صهیونیستی سعی در احیای خود دارند چرا که ملت فلسطین نشان داده است پیرو سازش با دشمنان نیست و صرفا حامی مقاومت است، لذا ابومازن در جریان این کنگره بیش از آنکه به فکر منافع ملت فلسطین باشد به فکر منافع شخصی خود بود و عملا تلاش می‌کرد مشروعیتی برای خود دست و پا کند. حال آنکه طلب مشروعیت برای فردی نامشروع در کنگره‌ای نامشروع و غیرقانونی از آن اقدامات عجیبی است که تنها از عهده دیکتاتورهایی نظیر محمود عباس برمی‌آید.

با این وجود به نظر می‌رسد در حال حاضر جنبش فتح به این باور رسیده که بعد از تجاوز نظامی رژیم صهیونیستی به نوار غزه، ناکارآمدی شرط‌ها و مفاد طرح اسلو بعد از روی کار آمدن کابینه جدید ائتلافی افراطی اسرائیل، افزایش محبوبیت و قدرت حماس، شکست گفت‌وگوهای آشتی فلسطینی – فلسطینی و ناکامی‌های پیاپی دیگر، هیچ‌گونه اعتباری نزد مردم فلسطین ندارد. در نتیجه تلاش می‌کند با برگزاری کنفرانس ششم خود بعد از گذشت ۲۰ سال، بار دیگر بتواند بخشی از اعتبار و قدرت خود را بازگرداند تا همچنان بتواند قدرت سیاسی و دستگاه دیپلماتیک فلسطین را در قبضه خود داشته باشد بویژه بعد از اینکه بسیاری از مقامات غربی و اروپایی خواستار گفت‌وگو و رایزنی با حماس به عنوان یک قدرت سیاسی در عرصه فلسطین شدند.